

## رها در باد

شبی که شورش دیگر داشت شبی که شور تو گل می‌داد  
وزیدی از همه سو در من، شدم از آن همه تن آزاد  
سمند سرکش مغروری مرا به دلهره می‌آویخت  
سمند سرکش مغروری تو را به دست جنون می‌داد  
چراغ‌های سمج گاهی چقدر تلخ و سخن‌چینند  
چقدر نور سفید و زرد به روی ماه تو می‌افتاد  
همین که هرم نفس‌هامان به هم رسید و به هم پیوست  
مرا مراقبه رفت از دست تو را ملاحظه رفت از یاد  
رها شدی همه‌تن در من شبیه صاعقه در خرمن  
سپس به هیأت خاکستر رها شدیم رها در باد